موضوع: بررسی نظریه مسیر پیامبری

طرح نظریه مسیر پیامبری

موضوع بحث بررسی نظریه ای است که با عنوان مسیر پیامبری از آن یاد شده است. این نظریه دیدگاه رایج در مورد نبوت را نپذیرفته و نظریه جدیدی را طرح کرده است. دیدگاه رایج درباره نبوت که مورد قبول ادیان و مذاهب مختلف است این است که پیامبر انسانی است که خداوند او را برای هدایت انسانها برگزیده است. اما مدعای این نظریه آن است که پیامبران از جانب خداوند مبعوث نشده اند، بلکه آنان انسان های دغدغه مند نسبت به ارزشهای انسانی و مشکلات جوامع خویش بوده اند. آنان برای اینکه افراد دیگر را به رستگاری دعوت کنند اقدام کرده و به عنوان پیامبر خود را معرفی کرده اند اما در واقع گزینشی از جانب خدای متعال انجام نشده است.

طراح نظریه شاخص هایی برای ارزیابی این دو نظریه بیان کرده اند که به صورت خلاصه از این قرار است:

1. اگر پیامبر، فردی برگزیده از جانب خداوند است و این برخواسته از صفت کمال و حکمت الهی باشد، باید برای همه زمان ها و مکان ها این امر تحقق پیدا می کرد.

2. اگر پیامبری به انتخاب الهی بوده است باید به مقتضای عدل الهی نیمی از آن فرستادگان را زنان تشکیل می دادند.

3. اگر پیامبری از سوی خدای متعال بوده است باید به صورت روشن در اختیار انسان های دیگر قرار گیرد و درباره آنها اختلافی به وجود نیاید.

4. اگر چنین بود نمی بایست در میان دستورهای الهی در کتاب مقدس که کتاب آسمانی است ناسازگاری هایی به وجود آید.

5. اگر چنین می بود در متون مقدس نمی بایست آموزه هایی مخالف آنچه علم آن را ثابت کرده است وجود می داشت.

گوینده نظریه می گوید این شاخص ها در کتاب های آسمانی وجود ندارد و چون چنین است نمی توان پیامبری را امری الهی معرفی کرد بلکه باید آن را امری بشری و دارای خطا و خلل دانست.

روش بحث در مساله پیامبری و نبوت

اولین مساله در ارزیابی این نظریه آن است که ببینیم از چه روشی می توان در مساله پیامبری و نبوت بهره گرفت و صاحب این نظریه از چه روشی استفاده کرده است؟ (روشن شناسی در مقام باید و روش شناسی در مقام هست، یعنی آنچه روش صحیح است و آن روشی که وی به کار گرفته است)

روشی که در مساله نبوت می توان به کار گرفت عقلی و نقلی است. در گام اول روش عقلی است به این صورت که ببینیم نظر عثقل درباره جهان بینی ها و بایدها و نبایدها چیست؟ مبانی هستی شناسی و انسان شناسی ما چیست؟ همچنین مبانی خداشناسی کدام است؟ ما چه نگرشی نسبت به خداوند داریم و چه پیوندی میان هستی شناسی و انسان شناسی و خداشناسی وجود دارد؟ آیا اینها همانند حوزه های جدا از هم هستند یا با هم ارتباط دارند؟ این سوال های باید در مورد مساله نبوت مورد بررسی قرار گیرد. اینکه آیا مساله نبوت جنبه یک سویه دارد یا دو سویه است، و اگر دو سویه است کدام بر دیگری مقدم است؟ بررسی این مسائل آن سهمی است که روش عقلی در مساله نبوت می تواند ایفا کند.

پس از آن نوبت به روش نقلی می رسد. نقل کسانی که به مقام نبوت رسیده اند و نبوت آنها به اثبات یقینی رسیده است. ما هر توجیهی که بخواهیم در باره نبوت داشته باشیم باید بر مبنای این داده ها باشد.

نکته دیگر اینکه کسانی که به عنوان پیامبر در طول تاریخ شناخته شده و پذیرفته شده اند تلقی آنها از مساله نبوت چه بوده است؟ آیا آنان خود را افرادی که از سوی خداوند مبعوث شده اند معرفی کرده اند یا افرادی که دغدغه مند بودند و می خواستند مشکلات جامعه را رفع کنند؟ نمی شود درباره پیامبری سخن گفت اما کسانی که واجد این مقام بوده اند را به کلی کنار گذاشته و نادیده گرفت.

در مرحله سوم باید به بررسی نقل های دیگرانی که درباره دین و نبوت سخن گفته اند بپردازیم. بررسی نقل های تاریخی و دیرینه شناسی می تواند در این پژوهش سهم داشته باشد.

بنابراین در روش شناسی باید جایگاه سه رکن: عقل، نقل مربوط به پیامبران و نقل مربوط به دیگران مورد توجه باشد. و اگر احیانا میان اینها ناسازگاری در تبیین و تحلیل نبوت رخ داد، کدام یک مقدم است؟ مثلا اگر تاریخ شناسان در مورد منطقه ای از وجود نبی گزارشی نیافتند (نه اینکه گزارش نبود و عدم بوده باشد بلکه عدم گزارش است) اما از سوی دیگر در نقل از انبیاء مساله بیان شده است، کدام یک مقدم است؟

از مجموع سخنانی که طراح نظریه مسیر پیامبری بیان کرده به دست می آید که عمده روش وی در این بحث روش نقل تاریخی است. البته گاهی هم از متون مقدس دینی به صورت گزینشی مطالبی را نقل کرده اند. وی همچنین به برهای عقلی مربوط به اثبات وجود و صفات الهی توجه لازم را نداشته اند. وی در جایی گفته اند: برای یافتن رد پای ادیان توحیدی در تاریخ ادیان و یافته های باستان شناسانه در باره دین به جستجو پرداختم. هر چه بیشتر مطالبه کردم بر رد دیدگاه رایج و تایید دیدگاه خویش شواهد بیشتری یافتم. شواهد، وجود ادیان توحیدی را در همه دوره های حیات بشری تایید نمی کند. توالی در ارسال پیامبران خدا باور و یکتا پرست و همه انسان ها دیده نمی شود. ادعای وجود انبیاء الهی از آغاز خلقت آدم صرفا یک ادعا است که یافته های علمی و آموزه های تاریخی با آن سازگاری ندارد. هر گونه تلاش برای توجیه ادعای یاد شده مبتنی بر فرضیه های اثبات ناپذیر خواهد بود.[[1]](#footnote-1)

این عبارت روش نویسنده را نشان می دهد. وی تکیه گاه و مبنا در تایید نظریه خویش را گزارش های تاریخی و یافته های باستان شناسی آنهم از جنس نیافتن دانسته، و ادله عقلی را در اینجا کنار گذاشته است. اکنون سوال این است که اگر ادله عقلی بررسی و استواری آنها ثابت گردید، و بعد دیدیم آنچه نقل شده، دلیل عقلی را تایید نمی کند (رد نمی کند بلکه تایید نمی کند و می گوید نیافتم)، روش صحیح منطقی در اینجا چیست؟ آیا صحیح آن نیست که آنچه عقل با تحلیل منطقی اثبات می کند را مقدم بداریم و آنچه را به عنوان نیافتن است را ناسازگار با آن ندانیم؟ روشی که طراح نویسنده در اینجا بکار برده نادرست است و نشان می دهد نظریه وی پشتوانه منطقی برخوردار نیست.

وی همچنین روش دیگری که در اینجا به کار می گیرد، روش حسی تجربی است، در حالی که این روش در حوزه خود صحیح است و در اینجا کارایی ندارد. آیا ما باید برای همه مسائل اعتقادی، دلیل حسی داشته باشیم؟ آیا مثلا برای اثبات امتناع تناقض، باید تناقض را به صورت حسی درک کنیم تا این مساله را بپیذریم؟ عقل می گوید امتناع تناقض محال است، و اساسا استحاله را در حس و تجربه نمی توانیم بیابیم. اکنون آیا باید نظر عقل در مورد امتناع تناقض را رد کنیم؟

بنابراین روش درست آن است که سهم تفکر عقلی و نقلی را در کنار روش های حسی و تاریخی در شناخت مساله نبوت در نظر بگیریم.

وی در جای دیگر می گوید: دیدگاه نگارنده مبتنی بر نقد تحلیل و پرسش گری است. بنابر تحلیل دیدگاه خود بناچار در حد نیاز از داده های تاریخی باستان شناسی بهره برده ام. یافته های علمی و داده های تاریخی قطعی نیستند اما مهم آن است که من آنها را همسو با دیدگاه خویش یافتم و نه ناقض آن. [[2]](#footnote-2)

وی در اینجا یکی از اصول معرفت شناسی را این دانسته که کسی که نظریه را مطرح می کند چیزهایی را پیدا کند که با نظریه او هماهنگ است و این دلیل بر حقانیت آن نظریه است. در حالی که خود وی هم اذعان دارد که این شواهد قطعی نیستند.

وی در جای دیگر گفته است: پس از طرح پرسش هایی در باره اینکه آیا انسان از آغاز پیدایش خدا را می شناخت و دارای همان صفاتی می دانست که امروز به او نسبت می دهد و آیا از آغاز به خدای یکتا معتقد بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش ها باید تا جایی که ممکن است در یافته های باستان شناسی و مطالعات تاریخی کنکاش کنیم و هر چه می توانیم به عقب بازگریدم تا ببینیم انسان در گذشته های دور چه دینی داشته و تصور از خدا چه بوده است.[[3]](#footnote-3)

وی در این عبارت اصل را بر این گرفته اند که این داده ها کامل است و چیزی از قلم نیفتاده است، بعد گفته اگر رفتیم و اعتقاد به خداوند یکتا را در قبیله ای نیافتیم می گوییم پس بشر در آغاز یکتاپرست نبوده است. این سخن نادرست است. اگر از طریق دلیل فطری مساله ای را یافتیم، چگونه می توانیم با نیافتن یک چیزی در گزارشات تاریخی، آن را مقدم بر آن دلیل فطری بدانیم. چگونه عدم وجدان دلیل بر نبود است؟

انشاء الله در گفتار بعد این بحث را ادامه می دهیم.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مسیر پیامبری، ص 14 [↑](#footnote-ref-1)
2. مسیر پیامبری، ص 164 [↑](#footnote-ref-2)
3. مسیر پیامبری، ص 31 [↑](#footnote-ref-3)